

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر
۲۱ مارچ ۲۰۱۶

گروگان نزد خمینی

۳



به ادامه گذشته:

برنامه اصلی پروژه دهه ۱۹۸۰ «کنترل از هم پاشیدگی» اقتصاد جهانی بود، در این پروژه هیچ کوششی در جهت پنهان کردن قحطی و گرسنگی، هرج و مرج اجتماعی، و مرگ و میری که این سیاست به مردم جهان وارد خواهد کرد، نشده است. برنامه دهه ۱۹۸۰ که تا سال ۱۹۷۹ علنی نشده بود، توضیح داده است که سیستم اقتصادی و مالی جهان احتیاج به یک تغییر و تحول کلی دارد که بر طبق آن کنترل بخش‌های کلیدی مانند انرژی، واگذاری اعتبار مالی، و مواد غذایی، تحت نظارت یک مدیریت جهانی قرار می‌گیرد. و پیشنهاد شده است که اعضای ناظر این پروژه تیمی از مدیران شرکت‌های نفتی چند ملیتی و بانک‌های امریکائی و انگلیس خواهند بود. هدف این سازماندهی دوباره، جایگزینی این ملت‌ها به وسیله ملل متحد و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد که در مرحله نخست، جهان را به نواحی یا بلوک‌های جدا از هم پولی تقسیم می‌کند. بدین ترتیب که در یک ناحیه پوند سترلینگ ورشکسته انگلیس برتری خواهد یافت و ناحیه دیگری از جهان فرانک فرانسه، و بخش دیگری دالر امریکا، و قسمتی هم ین جاپان و بخشی هم برای دینار عربی و به همین طور مناطق مختلف مالی به وجود خواهد آمد، و صندوق جهانی پول به عنوان واسطه مابین این نواحی مختلف جهان عمل خواهد کرد. و تقریباً کنترل کامل جریان پول و تجارت بین‌المللی را در دست خواهد داشت. دالر امریکا دیگر به عنوان ذخیره مرکزی پول جهانی نخواهد بود و حرکت بخش تکنولوژی پیشرفته به سوی ملت‌ها و کشورهای در حال توسعه جهان نیز متوقف خواهد شد.

کشورهای توسعه نیافته جهان فقط اجازه خواهند داشت که بر طبق اصطلاح بانک جهانی «تکنولوژی‌های مناسب» یعنی تکنولوژی پرزحمت و کمرشکن با دستمزد ارزان را داشته باشند. از طرفی صندوق مالی جهانی به تنهایی تصمیم خواهد گرفت که کشور در حال توسعه، می‌تواند از اعتبار کمک‌های مالی خارجی دراز مدت استفاده کند یا خیر؟ مسؤولین صندوق مالی بین‌المللی و بانک جهانی پروژه‌های مورد نظر را، بر مبنای اثرات پروژه‌ها در کاهش سریع جمعیت جهان سوم، بررسی و تصویب خواهند کرد. برای مثال وزارت امور خارجه آمریکا پروژه «گزارش جهانی سال ۲۰۰۰» را قبول کرد و مخارج آن را نیز به عهده گرفت، به خاطر این که این پروژه پیش‌بینی می‌کرد که با اجرای آن جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰، حدود سه میلیارد نفر کم خواهد شد.

ایران از جمله کشورهایی بود که به طور آزمایشی در نظر گرفته شد که سیاست کم کردن جمعیت در جهان سوم را در آنجا به اجرا درآورد. اگر بیانیه زیگنیو برژینسکی را در مورد اتحاد عمل دولت کارتر با بنیادگران اسلامی، عمدتاً وجود اتحاد جماهیر شوروی بدانیم، اشتباه بزرگی است بلکه هدف اصلی آن اقتصاد آمریکا و متحدینش در کشورهای اروپای غربی است، و سلاح اصلی آن منابع نفت در ایران بود. در سال ۱۹۷۸ دولت‌های فرانسه و آلمان غربی به همراه جامعه اروپا، به استثنای دولت بریتانیا، سیستم پولی اروپا را در مقابل صندوق پول جهانی ایجاد کردند. سیستم پولی اروپا در «مرحله دوم» براساس نظریات یک مقام آلمان غربی برنامه‌ای را در مقابل سناریوی «کنترل از هم فروپاشی» اقتصاد جهانی دولت کارتر ارائه داد. که در آن سناریو تقویت دالر آمریکا و برگشت به استاندارد پشتوانه ذخیره طلا و نیز توسعه تولید انرژی اتمی در جهان و دوباره بازسازی بخش صنایع تکنولوژی پیشرفته و تربیت متخصص برای صنعتی کردن کشورهای در حال توسعه جهان، اشاره شده بود.

در سیستم جدید پولی اروپا به تشکیل اتحاد با کشورهای عضو اوپک برای توسعه صنایع نفت اشاره شده بود. کشورهای فرانسه و آلمان غربی، از سال ۱۹۷۷، احتمال امکان بستن قرار داد دراز مدت برای دادن تخصص تکنولوژی پیشرفته به کشورهای اوپک را در مقابل قراردادهای ثابت قیمت نفت جست و جو و بررسی می‌کردند. در عوض از کشورهای عضو اوپک می‌خواستند که اضافه درآمد عظیم مالی خود را در بانک‌های اروپای غربی پس انداز کنند. نتیجتاً سیستم پولی اروپا آن پول‌ها را به کشورهای دیگر جهان سوم قرض می‌داد. با آن اعتبارات کشورهای در حال توسعه می‌توانستند به تخصص و تکنولوژی پیشرفته اروپائی دسترسی پیدا کنند.

وقتی که لندن از چنین پروژه‌ای آگاه شد و نتوانست که رئیس جمهور فرانسه ژیسکار د سنن و هملت اشمیت از آلمان غربی را از برنامه سیستم پولی اروپا منصرف کند، آنوقت در سال ۱۹۷۸ لندن به آشوبگران همیشگی متحد خود، اخوان المسلمین، اشاره داد که ناآرامی‌ها را در ایران سرعت بخشند. کشورهای اصلی در اروپای غربی و جاپان تقریباً همگی وابسته به کالای نفت خام از خلیج فارس بودند، و در سال ۱۹۷۸ این کالا از پنج کشور؛ ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، و امارات متحده عربی تأمین می‌شد. با سرنگونی شاه و گسترش هرج و مرج در خاورمیانه، دولت‌های انگلیس و آمریکا محاسبه کرده بودند که می‌توانند اروپا را با تهدید یا عملاً با قطع نفت ضربه فنی کنند. در اکتوبر ۱۹۷۹ کمتر از یک ماه قبل از این که امریکائی‌ها در سفارت در تهران به گروگان گرفته شوند، نشریه «بیزنیس ویک» تهدید دولت‌های انگلیس و آمریکا را به شرح زیر علنی ساخت:

«ممکن است که سیستم بانکی یک کشور عربی دالرهایی نفتی را به «سیستم پولی اروپا» مرتبط ساخته و آن را جانشین سیستم مالی جهانی- بانک‌های آمریکا و صندوق پول جهانی بکند، اما این البته مربوط به خواست اوپک نیز هست که به عنوان بازدارنده قدرت، نقش خود را بازی کند. اگر اوپک این نقش را به عهده نگیرد و آن را رد کند، سناریوی دیگری وجود دارد که بسیاری هنوز آن را غیرقابل تصور می‌پندارند و آن جنگ علنی است که در آن یکی از دو طرف

مخاصمه یعنی کشورهای صنعتی غرب اروپا به صورت دسته‌جمعی از یک طرف و ایالات متحده آمریکا که به تنهایی عمل خواهد کرد، از طرف دیگر، همکاری با اوپک را خاتمه داده و به جای آن سعی بر اشغال منابع و میدان‌های نفتی خاورمیانه خواهد کرد.» اشغال منابع نفتی، البته به خاطر قطع نفت به ایالات متحده نبوده، بلکه هدف آن جلوگیری از رسیدن نفت به کشور جاپان و کشورهای اروپای غربی خواهد بود. خساراتی که از این جهت به اقتصاد کشورهای اروپای غربی وارد می‌آید، سیستم پولی اروپا را به کلی شکست خواهد داد. از وقتی که امریکائی‌ها در تهران به گروگان گرفته شده‌اند، این تهدید مانند شمشیر داموکلس در بالای سر سیستم پولی اروپا نگه‌داشته شده است. «کارت (بازی) اسلامی» برژینسکی به عنوان وحشیانه‌ترین سیاستی که دولت کارتر با خود به کاخ سفید آورده، عمل کرده است. یکی از اولین کارهایی که کارتر در شروع کار ریاست جمهوری‌اش انجام داد، فرستادن والتر ماندل معاون کارتر در جنوری ۱۹۷۷ به فرانسه و آلمان غربی بود که به رهبران دو کشور فرانسه و آلمان اعلام کند که آمریکا با فروش تکنولوژی انرژی اتمی به کشورهای جهان سوم مخالف است. معامله انرژی اتمی به کشور برزیل و وعده فروش تکنولوژی اتمی فرانسه به پاکستان با حمله شدید آمریکا روبه‌رو شد. در ایران که شاه در نظر داشت که ایران را تا سال ۲۰۰۰ به ردیف ده کشور بزرگ صنعتی جهان برساند، برنامه فشرده زیربنا و توسعه اتمی که به وسیله فرانسه و آلمان غربی پشتیبانی می‌شد از سال ۱۹۷۷ شروع شده بود.

امروزه از برج‌های خنک‌کننده انرژی اتمی زمان شاه به عنوان سیلوی نگهداری غلات استفاده می‌شوند. و «ایرانی کردن» دولت‌های جهان سوم که صنعتی شدن مدرن را در برنامه خود دارند، یک تهدید خطرناک علیه آنها شده است. این تهدید، یک تهدید بدون هدفی نبوده و نیست. قدرت انقلاب به دست خمینی با دقت و صبر و حوصله به وسیله بریتانیا در مدت زمان چندین سال طراحی شده و این طرح آماده بود تا وقتی که تصمیم به نابودی و خرابی ایران گرفته شود، به اجرا درآید. اگر بخواهیم تاریخی برای شروع انقلاب خمینی در نظر بگیریم، باید نومبر ۱۹۷۶ را مبداء قرار دهیم. در این ماه عفو بین‌الملل که یک سازمان «حقوق بشری» جهانی است، گزارشی در مورد وحشیگری و شکنجه زندانیان سیاسی به وسیله رژیم شاه در ایران منتشر کرد. اگر چه زمینه انقلاب ایران چندین سال قبل به وسیله انستیتوی اسپن (Aspen) در گلرادو طرح ریزی شده بود، اما پروژه سرنگونی شاه در بیش از صد سال تاریخ ایران ریشه دارد و از زمانی است که متخصصان جاسوسی انگلستان تخم قشر مخفی معتمدان (آخوندها) ایران و اخوان المسلمین را به عنوان یک ابزار دولت سرمایه‌داری امپراتوری بریتانیا رشد دادند. اما گزارش عفو بین‌الملل شلیک تیر شروع جنگ آشکار علیه شاه، از متحدان واشنگتن بود.

در خلال اواخر سالهای ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۷۰ زیر نظر یوگن روستو E.Rostow از وزارت امور خارجه و بعد با نظارت هنری کسینجر از شورای امنیت ملی، شاه ایران را به سوی نظامی کردن و نقش ژاندارمی منطقه که منافع بریتانیا و انگلو امریکن را در ناحیه خلیج حفظ کند، سوق داد. البته لندن و واشنگتن همچنین در نظر داشتند که ایران را از وارد شدن در سیاست‌هایی که ممکن است هژمونی خاص نفتی انگلو- امریکن و منافع مالی آنها را تهدید کند، باز دارند. در خلال سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برای مثال شاه خود را درگیر معاملات نفتی خارج از چارچوب کارتل‌های انگلو- امریکن که در رأس آن شرکت نفت انگلیس، بریتیش پترولیوم (B.P) قرار داشت، کرده بود. شاه در اواخر سالهای ۱۹۵۰ یک قرارداد اتحاد نفتی با رئیس نفتی ایتالیایی «انریکو ماتیائی E.Mattei» که در رأس کمپانی ای‌ان‌ای (ENI) دولت ایتالیا بود، بست، که لندن را عصبانی کرد، همچنین شاه برای بستن قراردادهای اقتصادی با اتحاد جماهیر شوروی به آن کشور نزدیک شد.

سیاست روستو-کسینجر از همکاری کامل سرویس جاسوسی خارجی اسرائیل یعنی موساد برخوردار بود. و تیمی که نقشه گسترش و حضور نظامی انگلو-امریکن در ایران را طرح ریزی کرد، فردی به نام رابرت-دبلیو کُمر است، که اکنون معاون سیاست‌های دفاعی زیرنظر کارتر است. در آنوقت کُمر که در زمان جان‌اف کندی یک متخصص در اقیانوس هند بود، روی یک برنامه نظامی متحداً با دولت انگلیس کار می‌کرد که نقشه ستراتیژیک انگلو-امریکن را برای جانشینی شاه در خلیج، بعد از بیرون رفتن ارتش انگلیس در بین سالهای ۱۹۷۱-۱۹۶۸ به اجرا درآورد. امروز کُمر فردی است که به اصطلاح طراح برنامه پیاده کردن ۱۱۰۰۰۰ نیروی ضربتی حمله در خلیج می باشد که مأموریت اصلی آنها به تصرف درآوردن مناطق خلیج می‌باشد. کسینجر از وزارت امور خارجه با استفاده از پروفایل روانی که سازمان سیا و سازمان جاسوسی بریتانیا، برای شاه آماده کرده بودند، شاه را قانع کرد که او نیاز زیادی به جنگ افزارهای نظامی پیشرفته دارد. با خرید آن جنگ‌افزارها تعداد بیشماری از مأمورین جاسوسی انگلیس و امریکا به ایران سرازیر شدند و تعدادی نیز از افسران نظامی ایران به بریتانیا و امریکا و حتی اسرائیل برای آموزش وارد شدند. به هررو بعد از سال ۱۹۷۳، با افزایش قیمت ناگهانی نفت، شاه فرصتی به دست آورد که برای مدت کوتاهی مستقلاً عمل کند. چون در سال ۱۹۷۳-۷۴ دسیسه افزایش قیمت نفت کار هنری کسینجر بود. در دسمبر ۱۹۷۳ در خلال تجمع اعضای اوپک در تهران، وزیر امور خارجه امریکا به شاه پیشنهاد کرد که خواستار بالا بردن نجومی قیمت نفت شود. کسینجر به عنوان نماینده ۷ خواهران کارتل‌های نفتی و بانکهای شهر لندن عمل می‌کرد که بالا رفتن قیمت نفت را خواستار بودند، اما شاه بالا رفتن قیمت‌ها را وسیله‌ای برای برون‌رفت ایران از عقب ماندگی می‌دید. (درحالی که پشتیبانان شاه به شدت از گفتار شاه ناراحت بودند). شاه از رساندن ایران به سطح ششمین کشور صنعتی جهان صحبت می‌کرد. اولین مبارزه علنی شاه با کسینجر در سال ۱۹۷۵ بود. که ایران با وساطت رئیس جمهور الجزیره - حواری بومدین و ملک فیصل از عربستان سعودی با همسایه خود عراق قراردادی امضاء کرد که به «قرارداد الجزایر» مشهور شد. قرارداد بدینوسیله به جنگ فرسایشی اقلیت کردهای عراقی علیه حکومت عراق پایان داد. در حالی که قیام کردها در عراق یک تصمیم مهم جمعی از طرف سازمان سیا (که رئیس پیشین آن ریچارد هلمز سفیر امریکا در ایران بود) و سرویس جاسوسی بریتانیا (MI6) و موساد (سرویس جاسوسی اسرائیل) بود. براساس منابع عربی آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۵ که در عراق در تبعید بود قیام کردها در عراق را علیه دولت عراق پشتیبانی کرد. وقتی که شاه طبق قرارداد الجزایر با دولت عراق مرز ایران را بر روی کردها بست، برنامه کسینجر در عراق با شکست روبه رو شد و میلیون‌ها دالر کمک‌های تسلیحات نظامی امریکا در کردستان به هدر رفت، و ارتش عراق هم برای پاک کردن منطقه از باقیمانده قیام کنندگان کُرد هیچ فرصتی را از دست نداد و باقی رهبران گروه‌های کرد را که قیام را رهبری می‌کردند، یا کشت و یا دستگیر کرد. پس از آن دولت عراق با یک پروژه اقتصادی و آبادانی وارد کردستان شد. امروزه کردستان یکی از سریع‌ترین مناطق در حال توسعه و آبادانی در کشور عراق است. اما برای بریتانیا و سی‌ای، قرارداد ایران و عراق مانند سیلی محکمی به صورت بریتانیا و سازمان سیا بود.

در سال ۱۹۷۷- اوضاع به صورت جدی‌تری رقم خورد شاه به تدریج از اسرائیل فاصله گرفت و ارتباط بین ایران و سازمان اطلاعاتی اسرائیل را کم کرد. همزمان با آن شاه در سال‌های ۱۹۷۷-۷۸ شروع به نزدیک کردن رابطه ایران با کشورهای عربی، مخصوصاً عراق و عربستان سعودی، از اعضای اوپک کرد. در سال ۱۹۷۷، شاه به طور ناگهانی درخواست درازمدت برای بالا بردن قیمت نفت را در یک کنفرانس مطبوعاتی رد کرد، در عوض پیشنهاد ثابت کردن قیمت نفت در جهان را ارائه داد. عربستان و ایران مجموعاً نصف نفت خام اوپک را تولید می‌کردند.

با سیاست تثبیت قیمتها موافقت شد با وجود این که دولت رادیکال لیبیا با آن مخالف بود بنابراین یک تفرقه در اوپک به وجود آمد. همزمان با تثبیت قیمتها از طرفی، شاه که سالها از تغییر دالر امریکا به مجموعه‌ای از سبد ارزهای جهانی صحبت می‌کرد، اعلام نمود که ایران همچنان از دالر امریکا به عنوان ابزار پرداخت قیمت نفت در اوپک استفاده خواهد کرد.

سالهاست که کسینجر و دولت بریتانیا سعی کرده‌اند که کشورهای اوپک را ترغیب کنند که حسابی در صندوق بین‌المللی پول و یا حسابی شبیه آن باز کنند. اما عربستان سعودی با آن مخالفت می‌ورزد و در مقابل این برنامه مقاومت کرده است، شاه اما تاکنون سیاست کسینجر را پشتیبانی می‌کرد ولی پس از این که خالد پادشاه عربستان مسافرتی غیر مترقبه به تهران کرد و قول کمک‌های مالی را به ایران داد، شاه سیاست خود را تغییر داد.

تغییر سیاست شاه به نفع دالر امریکا، نه تنها بر آرزوی مسیر استقلال بیشتر کشور تأثیر گذاشت، بلکه بر ستراتیژی همکاری نزدیکتر با فرانسه و آلمان غربی در زمان تأسیس سیستم مالی اروپا نیز مؤثر بود. اگر محور ایران - عراق، عربستان سعودی یک رابطه دائمی با سیستم مالی اروپا (ESM) برقرار کرده بود، یک گروه در ارتباط دائمی علیه لندن به وجود می‌آمد.

علامت نزدیکی اقتصادی ایران با آلمان غربی و فرانسه مدت زیادی است که موجود است. برنامه چند میلیارد دلاری تأسیس و گسترش انرژی اتمی مستقیماً در همکاری پاریس و بن ترتیب داده شد. واشنگتن قبلاً فروش تکنولوژی انرژی اتمی پیشرفته را به ایران رد کرده بود. قراردادی که به خصوص انگلو-امریکن را به‌خشم درآورد، قرارداد سه جانبه ایران، آلمان غربی، و اتحاد جماهیر شوروی بود. براساس این قرارداد ایران قبول کرد که به شوروی میزان زیادی گاز طبیعی را به وسیله خط لوله صادر کرده و شوروی در عوض همان میزان از گازهای روسیه را به آلمان غربی بدهد و شاه به مسکو مسافرت کرد تا در مورد توسعه همکاری اقتصادی ایران- شوروی مذاکره کند.

از دید واشنگتن و لندن بعد از این مذاکرات و قرارداد، عمر شاه دیگر تمام شده محسوب می‌شد. انقلاب ایران بیشتر یک پروژه جنگ روانی علیه شاه بود تا یک جنگ خیابانی، و از مرکز سرویس جاسوسی بریتانیا در انستیتو روابط انسانی تاویستوک (Tavistock) در دانشگاه ساسکس (SUSSEX) انگلستان رهبری می‌شد، نه از طرف ملاهای یاغی از مساجد در ایران.

با اسلحه کامپیوتر و خلاصه‌ای از پرونده‌های زیاد مملو از خلاصه تجربه‌های قبلی شست و شوی مغزی توده‌های زیادی در ایران، تیمی از روانشناسان اجتماعی انستیتو تاویستوک برنامه‌ریزی‌های مخصوص «انقلاب» ایران را شروع کردند. چگونه مردم ایران به ندای ملایم پیر و فرتوت برای نافرمانی و شورش پاسخ خواهند داد؟ چه‌طور کشاورزان پاسخ می‌دهند؟ کارگران متخصص، طبقه متوسط، روشنفکران و چگونه برخورد خواهند کرد؟ چه تکنیک‌هایی بهتر دانشجویان و دانش‌آموزان را درگیر قیام می‌کند؟ تا چه حد نیروی پولیس و ارتش مقاوم خواهند بود؟ تمام اینها می‌بایست به حساب می‌آمدند و تجزیه و تحلیل می‌شدند. تیمی که مسئول این موضوع شد از میان افرادی انتخاب شدند که در فنون جنگ روانی پیشرفته برای سرویس اطلاعاتی مخفی انگلیس و ستراتیژی طراحی بمب، از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون تجربه داشتند. دانش‌پژوهانی مانند **مروین زونیر Marvin Zonis** یک پروفیسور از دانشگاه شیکاگو که کتابی به نام «برجستگان سیاسی ایران» را نوشته است، نیز به این پروژه دعوت شدند. اینها می‌بایست معین کنند که چگونه طبقات و اقشار مختلف ایرانی و افراد خاصی از جامعه ایران در چنین وضعی عکس‌العمل نشان خواهند داد. شاه برای این‌کار بهترین قربانی بود. تقریباً هر ایرانی از زندگی خصوصی و تجملاتی شاه تا اندازه‌ای اطلاع داشت، زندگی

نخبگان نزدیک شاه، در پوسیدگی بی‌نظیر بود. خانواده خود شاه به آن اندازه که وقت خود را صرف زد و بندهای تجاری، قاچاق، بالا بردن قیمت املاک، و زرق و برق طلا و جواهرات در سطح بین‌المللی می‌کردند، صرف پیشرفت اوضاع کشور نمی‌کردند. خانواده سلطنتی اکثراً در اکاپلکو (مکزیک)، و در فرانسه و یا در سویس بیشتر احساس آسایش و راحتی می‌کردند تا در کاخ‌ها و دفتر کارشان در تهران.

خود شاه هم به جای تجمع تیمی از مشاوران سیاستمدار و اقتصاددانان برجسته و کارآگاهان ارتش، بیشتر گروهی چاپلوس و متملق و ثناگوی به دور خود جمع می‌کرد که مرتباً از او تعریف و تمجید می‌کردند، تا بتوانند قدرت و پُست و ثروت بیشتر به دست آورند. شاه به علت احساس ناتوانی و حقارت ناشی از خاطرات تلخ خلع پدرش رضا شاه در سال ۱۹۴۱ به وسیله انگلستان و نصب او به سلطنت، همیشه می‌خواست که آن را با یک خود بزرگ بینی و رفتار مغرورانه پر کند. شاه بارها و بارها از تحت تعقیب قرار دادن اطرافیانش خودداری می‌کرد. او نه می‌توانست که مخالفان بالقوه سیاسی خود را تحمل کند و نه اطرافیان فاسد خود را تنبیه نماید. تصادم و درگیری شاه با مشاورانش و یا سرکردگان ارتش که از او مصرانه خواستار حرکت اساسی برای تغییر و بهتر کردن اوضاع ایران بودند، امری عادی بود. و گاهی آنها را بسادگی از پُستشان کنار می‌گذاشت. برای این که در ایران رؤسای عالیرتبه به مقام بالاتر برسند، باید مرتباً از شاه تعریف و تمجید می‌کردند. به این دلایل بسیاری از رؤسا و مدیران با تجربه سیاسی، مخصوصاً آنهایی که خرابی اوضاع را احساس می‌کردند، پُست و موقعیت خود را در طول ۵ تا ۱۰ سال قبل از انقلاب خمینی، از دست داده بودند. آنهایی که در اطراف شاه باقی مانده بودند، خائنین به کشور و بله قربان گویان شاه بودند.

گزارش عفو بین‌الملل در سال ۱۹۷۶ شاه تضعیف شده را در وضعیتی دفاعی قرار داد. بسیاری از نیروهای سیاسی در امریکا نسبتاً می‌دانند که سازمان عفو بین‌الملل جبهه‌ای برای دستگاه اطلاعاتی بریتانیاست و در رأس آن افراد مشهوری مانند رمزی کلارک، شان مک براید و کانرکروز ابراین قرار دارند، یکی از مشاوران سازمان عفو بین‌الملل هم ریچارد فالک از دانشگاه پرینستون است که بخش پروژه مربوط به حقوق بشر در دهه ۱۹۸۰ را نوشت. گزارش عفو بین‌الملل حاکی از این بود که پولیس مخفی شاه، ساواک، مخالفان سیاسی را شکنجه کرده و به قتل رسانده است و هدفش این بود که رژیم شاه را در صحنه بین‌المللی به عنوان یک رژیم وحشی و سرکوبگر بنمایاند.

گزارش‌هایی از شوک الکتریک، تا شکنجه و قطع اعضای بدن زندانیان به وسیله تایمز لندن، واشنگتن پُست و نشریات معتبر دیگر نوشته شد. دفاع از زندانیان سیاسی بزودی یک موضوع مهم در بین رادیکال‌ها و چپ‌های مخالف رژیم شاه شد.

شاه بنابراین مجبور به دفاع از سازمانی شد که دفاع پذیر نبود. سازمان مخفی جاسوسی رژیم (ساواک) از زمان تأسیس در ۱۹۵۵ تاکنون تحت کنترل سیستم جاسوسی بریتانیا و اسرائیل قرار داشت. در ساواک همیشه سعی بر این بود که به طور جداگانه و خودمختار از حکومت شاه عمل کند. در واقع در سال‌های اول تأسیس، شاه در کنترل ساواک بود نه ساواک در خدمت شاه. بیشتر مأمورین شکنجه به وسیله سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) آموزش دیده بودند. قدرت ساواک به هرو همراه با فعالیتهای «تروریستی» نیروهای چپ هر روز زیاده‌تر شد به طوری که آن را قادر به اعمال غیرانسانی فشار و شکنجه کرد.

بسیاری از ایرانیان آگاه و روشنفکر بر این باورند که مأمورین ساواک برای این که خود را مستقل از رژیم شاه وانمود کنند، بیش از حد شکنجه می‌کردند. بزودی عفو بین‌الملل پی برد که دوستان قدرتمندی دارد. کارتر رئیس جمهور امریکا که فقط چند ماه پیش از آن تاریخ به قدرت رسیده بود، نیز کارزار «حقوق بشر» خود را در دستور کار قرار داد.

اگر چه به ظاهر هدف کارتر از کارزار حقوق بشر قبلاً کشورهای کمونیستی – به جز جمهوری خلق چین بود، اما این کارزار غالباً در مورد کشورهای دوست و متحد مانند ایران نیز به کار گرفته شد.

مأمورین اطلاعاتی ایالات متحده اما کارتر را از کاربرد شرایط حقوق بشر در کشورهایی مانند ایران که وضعیتی استثنائی داشت، بر حذر داشتند که احتمالاً منافع حقوقی امریکا را در خلیج فارس به شدت به خطر خواهد انداخت. این چنین یادآوری‌ها، زیبگنیو برژینسکی و یا سایروس ونس را از مسیر کار خود دور نکرد، و بخش حقوق بشر وزارت خارجه، زیرنظر پاترشیا درنن بزودی یکی از بخش‌های فعال در فوگی باتوم شد.

وارن کریستفر از دوستان قدیمی سایروس ونس، در رأس کارزار حقوق بشری قرار گرفت. کریستوفر قبلاً در دولت جانسون در وزارت دادگستری که رمزی کلارک در رأس آن بود، به عنوان مرد شماره دو خدمت کرده بود.

بعد از اعلام جنگ عفو بین‌الملل، گروه‌ها و سازمان‌های رادیکال چپ علیه شاه وارد عمل شدند از طرفی تلویزیون سی-بی‌اس امریکا در برنامه هفتگی ۶۰ دقیقه‌اش یک برنامه تهیه کرد که در آن ثابت کند که مأمورین ساواک طرحی ریخته‌اند که تعدادی از رهبران مخالف ایرانی از آن جمله صادق قطب‌زاده که هم‌اکنون وزیر امورخارجه خمینی است و یک مدیر مسؤول شرکت انتشاراتی ضدّ شاه در ویرجینیا را به قتل برسانند.

به دنبال آن سازمان‌ها و مؤسسات زیادی از آن‌جمله بنیاد صلح برتراند راسل، بنیاد لیلیوباسو (Lelio Basso) در ایتالیا، انستیتو مطالعات برنامه‌ریزی در واشنگتن، انستیتو چند ملیتی‌ها در آمستردام، ماشین سوسیالیست بین‌الملل در اروپا، کمیته خدمات دوستان امریکائی، کنگره خلق‌های مدیترانه‌ای پشتیبان لیبیا و بسیاری از سازمان‌های حقوق بشری دیگر مانند سازمان بین‌المللی قضات دموکراتیک و نظایر آن وارد عمل شدند. از طریق این سازمان‌ها پرفسورهای رادیکال و کسان دیگر از پایتخت‌های مختلف غرب به سوی تهران در حال رفت و برگشت شدند تا با مخالفان شاه تماس برقرار کنند.

در ایران یک سازمان نسبتاً مشهور وجود داشت که در ارتباط بخشی از اخوان المسلمین بود، یعنی فدائیان اسلام، که در مرکزیت آن ملاهایی به رهبری آیت‌الله خمینی و خلخالی بودند و خواهان انقلاب علیه شاه بودند. در سرتاسر کشور، تعداد ۲۰۰ هزار آخوند در کلیه شهرها و روستاهای کشور، از چند ده نفر بنیادگرای مذهبی که در رأس آنها آیت‌الله‌های وابسته به اخوان المسلمین و فدائیان اسلام قرار داشت دستور می‌گرفتند، این ملاهای شهرها و روستاها نیز به نوبه خود پیروان زیادی داشتند، که یک بازوی انقلاب محسوب می‌شدند. بازوی دیگر انقلاب خمینی، گروهی با تجربه و تربیت شده از مأمورین اطلاعاتی غرب بودند که به دور رهبران دینی (آیت‌الله‌ها) جمع شده بودند. اینها گروه غیر معمم باقیمانده در قدرت امروز در ایران‌اند که افرادی نظیر صادق قطب‌زاده، ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر، و امثالهم را شامل می‌شدند.

و دستورات از لندن و واشنگتن به وسیله پرفسورهای مانند پرفسور ریچارد کاتم از دانشگاه پیتزبرا می‌رسید، که به اجراء درآید. کاتم، یزدی را در ایران در خلال سال‌های ۱۹۵۰، وقتی که کاتم مأمور سیا و وابسته به سفارت امریکا در تهران بود، ملاقات کرده بود و همچنین کاتم قطب‌زاده عضو دیگر رهبری انقلاب ایران را در آن زمان ملاقات و راهنمایی کرده بود.

از آن به بعد برای مدت بیست سال، پرفسور کاتم به یزدی و قطب‌زاده برای دوره‌های ستراتیژی در امریکا، اروپا و ایران می‌پیوست. یزدی و کاتم آنقدر به هم نزدیک بودند که زن یزدی، کاتم را به عنوان «دوست خیلی نزدیک» شوهرش و کسی که بیشتر از او در مورد شوهرش می‌داند، معرفی کرد.

در سال ۱۹۷۰ **کاتم** بار دیگر به ایران آمد. **کاتم** می‌گوید که «قطب‌زاده رابطه‌های زیادی برای من برقرار کرد» ولی برنامه‌هایش خیلی به هم ریخته و نامرتب بود، و نزدیک بود که بعضی از ملاقات‌ها را از دست بدهم. در سال ۱۹۷۷ قطب‌زاده با محمد درخشش، یک ایرانی رادیکال که سالها پیش رهبری یک شورش علیه انقلاب سفید شاه را در سال ۱۹۶۳ به عهده داشت، ارتباط برقرار کرد. در سال ۱۹۷۷ درخشش از طریق فرانسه به واشنگتن مسافرت کرد و با نیروهای مخالف شاه ارتباط برقرار کرد. درخشش در امریکا با **کاتم** نیز ملاقات کرد و از **کاتم** خواست که وساطت کرده و از طرف او که عضو جبهه ملی بود با دولت کارتر تماس برقرار کند. **کاتم** به واشنگتن رفت و در آنجا پشتیبانی از خمینی را با شورای امنیت ملی ایالات متحده در میان گذاشت. تقریباً همزمان، یزدی و قطب‌زاده، به دنبال پشتیبانی مالی بین امریکا و فرانسه هر دو در رفت و آمد بودند، با ملاقات‌هایی از خمینی در عراق که خمینی در آنجا در تبعید بود، اولین کمک مالی از طرف معمر قذافی از لیبیا به آنها رسید. در این مرحله زمانی کارهای زیادی باید انجام می‌شد. تعداد زیادی سازمانهای دانشجویی ایرانی به صورت پراکنده و نیز گروه‌های دیگر مخالف شاه در سراسر جهان به طور پراکنده وجود داشت که تقریباً کلیه دستگاه رهبری انقلاب خمینی بعداً باید از بین این گروه‌ها و افراد تأمین شود. اینها به غیر از ایرانیانی هستند که در داخل کشور، انقلاب را تداوم می‌بخشند.

یزدی نمونه برجسته اینگونه به اصطلاح انقلابیون بود. او به همراه قطب‌زاده و بنی‌صدر دائماً در کنار خمینی (در زمانی که آیت‌الله در نوفل‌لوشاتو در خارج پاریس موقتاً مستقر شده بود) قرار داشتند و از مشاوران نزدیک خمینی در پاریس بودند.

بعد از فیروزی ۱۹۷۹ یزدی به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب شد، و در آن پست تشکیل پولیس مخفی حکومت خمینی را طرح‌ریزی کرد. پس از آن یزدی وزیر امور خارجه خمینی شد، و در نوامبر ۱۹۷۹ پس از اشغال سفارت امریکا از این سمت استعفاء داد و به پشت صحنه رفت، با این هدف که کار گروگان‌گیری دارودسته خمینی را مخفیانه رهبری کند.

اولین مسافرت یزدی به امریکا در سال ۱۹۵۹ بود. او به دریافت دکترا از انستیتو تکنولوژی ماساچوست (M.I.T) نایل شد، سپس به دانشکده فارلیه در دانشگاه دیکینسون پیوست. با وجود این که یزدی جرایمی مانند تجاوز به زنان و جنایات سکسی دیگر داشت، اما با کمک سناتور **هریس** و **ویلیامز** از ایالت نیوجرسی، به آسانی اقامت دائم امریکا را به دست آورد. در سال ۱۹۶۳ یزدی شعبه امریکائی اخوان المسلمین را به نام «سازمان دانشجویان مسلمان» تأسیس کرد، از آن به بعد یزدی که یک کارگردان سیاسی بود، به ترتیب سازمان دانشجویان ایرانی و سپس سازمان جوانان مسلمان را راه‌اندازی نمود.

در سال ۱۹۶۴ یزدی امریکا را به سوی اروپا ترک کرد و برای مدت سه سال در فرانسه، آلمان غربی و دانشگاه امریکائی بیروت که پایگاه اطلاعاتی انگلو-امریکن در خاورمیانه است، گذراند. در دوران سه سالی که یزدی در پاریس بود، با قطب‌زاده و گروه‌های متفرقه انگلیسی زبان اگزیستانسیالیزم، طرفداران زیست محیطی، و مردم شناسان که حالا پشت جنبش خمینی صف کشیده‌اند، کار کرد. در بازگشت به امریکا در ۱۹۶۷ به هوستن تکزاس رفت و به کارهای تحقیقی و آموزشی در کالج پزشکی بیلور پرداخت. **توماس ریکس** رابط کمیته مردم ایران در دانشگاه جورج تاون درباره یزدی می‌گوید که: «من شک دارم که او (یزدی) به کار تدریس مشغول است.» او هر شش هفته یک بار به واشنگتن می‌آمد، و با هر کسی ملاقات می‌کرد، و سازمان‌های جوانان مسلمان و امثال آنها را گسترش می‌داد و همیشه در ملاقات‌هایش محتاط و مرموز بود.

ولی مهمترین شخصیتی که یزدی در طول سال‌هائی که خارج از ایران بود، ملاقات کرد، استاد علی شریعتی ایدئولوگ اسلامی بود که دیدگاهش از «سوسیالیست اسلامی»، زیربنای جنبش اسلامی را مخصوصاً در میان دانشجویان ایرانی پی‌ریزی کرد. شریعتی در کارش تنها نبود، او از بنیاد صلح برتراند راسل پشتیبانی مالی می‌شد. در دانشگاه مشهد به تدریس پرداخت و از آنجا پیروان انقلابی متعصب از بین محصلین دبیرستانها و دانشگاه‌ها به دور خود گرد آورد. در پاریس در سال ۱۹۶۴، یزدی و شریعتی درباره بازگشت به ایران با هم صحبت کردند. تصمیم بر این شد که شریعتی زودتر به ایران برود و به دنبال او یزدی روانه شود. رهبر یعنی شریعتی در مرز ورود به ایران به وسیله پولیس مخفی دستگیر شد و به یزدی خبر رسید که به ایران نرود. تقریباً برای یزدی پانزده سال دیگر طول کشید تا در رأس گروه همراهی کننده خمینی به ایران بازگردد.

ادامه دارد